

تاریخ فرق مذاهب

زیدیه

لیلا خسروی

فارغ التحصیل زبان و ادبیات عرب

وی بر علیه هشام قیام نمود ولی از میان چهل هزار بیعت کننده خود، تنها ۲۱۸ تن دعوتش را اجابت کردند و جناب زید با یارانی کمتر از یاران جدش در جنگ بدر، با لشکر انبوه هشام روبرو شد. ابتدا لشکریان هشام پا به فرار گذاشته و حدود ۷۰ کشته بر جای نهادند ولی دسته‌های فراری مجدداً گرد هم آمده، زید و یارانش را هدف تیر و سنگ قرار دادند. در اثنای جنگ تیری بر پیشانی زید اصابت کرد که به موجب آن روح بلند و ملکوتی‌اش به سوی رفیق اعلیٰ پرکشید. پس از دفن، پیکر مطهر ایشان او را از خاک بیرون کشیده و به کاخ یوسف بن عمر منتقل ساختند. در آن جا سرش را از بدن جدا ساخته برای هشام فرستادند و بدنش را در کناسه کوفه به دار آویختند. پیکر زید تا زمان ولید بن یزید همچنان بالای دار بود تا اینکه یحیی بن زید در جوزجان قیام نمود. یوسف بن عمر از ترس وی، جسد مطهر زید را از تنه درخت فرود آورده، به آتش کشید. ۵ سال بعد از این واقعه یحیی بن زید نیز در

فرقه زیدیه از تمام فرق شیعه به مبادی اهل تسنن نزدیکتر است. پیروان این فرقه معتقدند که زید بن علی بن حسین (علیه السلام) امام پنجم می‌باشد. آنان از قرن سوم هجری (۹ میلادی) در ملک یمن سلطنتی را به وجود آوردند و پس از آن سلسله سلاطین علوی از آن طایفه در نقاط مختلف ممالک اسلام در ازمه مختلف (از ۶۰ تا ۲۰۰ سال) در طبرستان (مازندران)، گیلان، مراکش و دیگر ممالک تاسیس شد.

آنان اعتقاد دارند که چون نص صریحی بر خلافت حضرت علی (علیه السلام) موجود نبود، آن حضرت با میل و رغبت با ابوبکر و عمر بیعت فرمود. لذا لعن و نفرین این دو خلیفه را در تعقیب نماز جمعه حرام می‌دانند.

زید بن علی (علیه السلام)، فرزند امام سجاد (علیه السلام) و دست پرورده آن حضرت بود. علم و دانش را از پدر و جدگرمی‌اش به ارث برده بود و جهت دیدار با علما و دانشمندان به شهرهای مختلف سفر می‌کرد.



خراسان قیام کرد و به فوز شهادت نائل آمد.

موضع زید بن علی در برابر برادر گرامی ایشان امام باقر (علیه السلام)

دکتر مشکور در بخشی از کتاب خود راجع به این موضوع چنین آورده است: "زید بن علی شاگرد واصل بن عطاء غزال پیشوای معتزله است. از این جهت زبده پس از وی پیرو اهل اعتزال شدند. شیعیان کوفه چون زید را مخالف لعن شیخین دیدند، وی را ترک گفتند. از این جهت معروف به رافضه (= ترک کننده) گشتند. میان زید و برادرش امام محمد باقر (علیه السلام) اختلاف بود. محمد بن عبدالکریم شهرستانی درباره علت اختلاف بین زید و برادرش می نویسد: "زید از آن جهت که شاگرد واصل بن عطا بود، مذهب اعتزال داشت و قدری مذهب بود و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر می دانست حتی روزی گستاخانه به برادر گفت: پدر ما امام نبود زیرا هرگز خروج نکرد و شمشیر خود را [در راه دین] از نیام بر نکشید."^۱

در مورد این نظر دکتر مشکور قبلاً بحث شد که زید شاگرد واصل بن عطا نبود و دانش خود را از پدر و برادرش امام باقر (علیه السلام) اخذ کرده بود.^۲

ناتناً امکان چنین اختلافی میان زید و برادرشان ممکن نیست. زیرا زید بن علی بیش از هرکس دیگری به مقام پدر و برادر گرامی خود آگاهی داشت.

و اگر چنین بود که شهرستانی در ملل و نحل خود یاد آور شده است، هرگز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق ایشان نمی فرمود که زید و یارانش داخل در بهشتند. متن روایت چنین است که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) فرمودند: «وضع رسول الله یده علی صلیبی، قال: یا حسین! سیخرج من صلبک رجل یقال له زید، یقتل شهیداً، فاذا کان یوم القیمة یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس و یدخله الجنة؛ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دست مبارکش را بر پشت من گذارد و فرمود: یا حسین! بزودی از صلب تو مردی به نام زید به دنیا می آید که به شهادت می رسد. پس چون روز قیامت در رسد، او و یارانش بر گردن مردم پا نهاده و وارد بهشت می شوند.»^۳

مرحوم سلطان الواعظین در ادامه این روایت آورده است: "زید ابداً ادعای امامت نداشته و این تهمتی است که به آن حضرت نسبت داده اند. آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) می دانسته ولی بازیگرانی بعد از آن حضرت قائل شدند به این اصل که: "لیس الامام من جلس فی ینه و ارخی ستره بل الامام کل فاطمی عالم صالح ذو رأی یخرج بالسیف؛ امام نیست آن کسی که در خانه بنشیند و خود را بپوشاند از مردم، بلکه امام هر فاطمی عالم صالح صاحب رأی است که خروج به شمشیر نماید."^۴ و همین مطلب را دکتر شهیدی هم

آورده اند که از یاران زید عده ای افراط کرده، او را بسعد از علی بن الحسین (علیه السلام) امام خواندند و چندان شور و هیجان نشان دادند که گفتند: "زید مهدی امت است." و شاعر کلبی، حکیم بن عیاش در این باره گفته است:

نصبنا لکم زیداً علی جزع نخلة
و ما کان مهدی علی الجذع
یصلب^۵

علامه طباطبایی نیز آورده اند که: "زید پیش پیروان خود، امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده می شود و پس از او فرزندش یحیی بن زید که بر خلیفه اموی، ولید بن یزید قیام کرده و کشته شد، به جای او نشست و پس از وی محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که بر خلیفه عباسی، منصور دوانیقی شوریده و کشته گردیدند، برای امامت برگزیده شدند. پس از آن تا مدتی امور زیدیه نامنظم بود تا ناصر

(۱) مشکور - محمد جواد: تاریخ شیعه، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۵۹

(۲) زک: الحسینی - هاشم معروف: کتاب جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام

(۳) شیرازی - سلطان الواعظین: شبههای پیشاور، ص ۱۸۵

(۴) همان منبع، ص ۱۸۵

(۵) شهیدی - سید جعفر: تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۱۹ معنی شعر چنین است: «ما زید را برای شما بر شاخ خرما آویختیم، در حالی که هیچ مهدی بر شاخ خرما آویخته نشده است.» (به نقل از عند الفرید، ج ۵، ص ۲۱)

اطروش که از اعقاب برادر زید بود، در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محلی از آن جا فرار کرده، به سوی مازندران - که هنوز اهالی آن اسلام را نپذیرفته بودند - رفت و پس از ۱۳ سال دعوت، جمع کثیری را مسلمان کرده به مذهب زیدیه در آورد. سپس به دستگیری آنان، ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و به امامت پرداخت. بعد از او نیز اعقابش تا مدتی در آن سامان امامت کردند.^۱

زید و امام صادق علیه السلام

در تأیید جنبش زیدیه، روایتی از عبدالله بن سیابه، نقل می‌کنیم. وی چنین آورده: "من و هفت نفر دیگر به مدینه آمدم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. حضرت فرمود: آیا خبری از عمومیم زید دارید؟ گفتیم: وی خروج کرده یا در حال خروج است. حضرت فرمود: اگر از او خبری دریافت کردید، مرا هم آگاه کنید. چند روزی در مدینه بودیم تا این که فرستادهٔ بسام صیرفی، نامه‌ای از وی آورد که در آن چنین آمده بود: اما بعد، زید روز چهارشنبه اول صفر خروج کرد و چهارشنبه و پنجشنبه را مقاومت کرد و در روز جمعه به شهادت رسید و فلان و فلان نیز با او کشته شدند. پس از آن به محضر امام صادق علیه السلام رسیدیم و نامه را تسلیم حضرت کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس چنین فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، من عموی خود را در

پیشگاه خدا بهترین عموها می‌دانم. عموی من به خاطر دنیا و آخرت ما از بین رفت. به خدا سوگند! عمومیم شهیدی است همچون شهدایی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و با علی و حسن و حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند.^۲ بدین ترتیب آیا ممکن است فردی چون زید، مذهبی جز آیین مکتبی را برگزیند؟ با در نظر گرفتن این که وی جوانی مؤمن بوده که به دست امام باقر علیه السلام تربیت یافته است. از طرفی بسیاری از مورخان ثابت می‌کنند که ارتباط زید با واصل بن عطا و خوارج و جنبشهای دیگر به سبب اخذ آرا نبوده است بلکه قصد زید آن بوده که ایشان را از تجارب خود بهره‌مند سازد.

فضیل، نیز می‌گوید: "امام بعد از شنیدن خبر قتل عمومیش شروع به گریستن کرد و اشکهایش همچون دانه‌های مروارید بر گونه‌هایش جاری شد. سپس فرمود: ای فضیل! در جنگ عمومیم با اهل شام شرکت داشتی؟ گفتیم: آری! فرمود: چند نفر از این ایشان را کشتی؟ گفتیم: شش نفر. حضرت فرمود: آیا از ریختن خون ایشان شکی در دل تو پدید آمده است؟ گفتیم: اگر شک داشتیم، آنها را نمی‌کشتم. فضیل، نقل می‌کند که از امام علیه السلام شنیدم که چنین می‌فرمود: خداوند مرا در ریختن این خونها شریک گرداند، به خدا عمومیم و اصحاب وی شهید شدند، همچنان که علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحابش

به شهادت رسیدند."^۳ بی‌تردید امام صادق علیه السلام زید را به قیام فرمان داده است ولی این حرکت سیاسی نیازمند آن بوده که رئیس مذهب، صرفاً در یک مسیر فرهنگی گام برداشته و از آن دور نشود و از همان جا به خطوط سیاسی دیگر جهت دهد.^۴

امام رضا علیه السلام و تأیید قیام

زیدیه

ابن ابی عبدون از امام رضا علیه السلام چنین نقل کرده‌است: "امام رضا علیه السلام در دربار مأمون بود که برادرش زید بن موسی بن جعفر را به جرم خروج در بصره و به آتش کشیدن خانه‌های بنی عباس، نزد مأمون آوردند. مأمون رو به امام رضا علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! برادرت همان کاری را انجام داد که زید بن علی پیش از او مرتکب آن شده بود و به همین سبب به قتل رسید و اگر مقام و منزلت تو نبود، هر آینه او را می‌کشتم؛ زیرا عمل وی عملی کوچک و ناچیز نبوده است.

امام علیه السلام در پاسخ مأمون چنین

(۱) طباطبایی، محمدحسین: شیعه در اسلام،

ص ۳۴ - ۳۵

(۲) به نقل از عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱،

ص ۲۵۲

(۳) رک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۱

(۴) برگرفته از کتاب "امامان شیعه و جنبشهای

مکتبی"، ص ۱۱۴، ۱۱۶

فرمود: برادر مرا با زید بن علی قیاس مکن زیرا وی از علمای اهل بیت به شمار می‌آمد. او برای خدا خشمگین شد و آن قدر با دشمنان خدا به جنگ پرداخت تا سرانجام در راه خدا به شهادت رسید. پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام چنین شنیده است: خداوند عموی من زید را بیامرزد، او به رضای آل محمد دعوت می‌کرد و اگر موفق می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد. او درباره قیام خود با من مشورت کرد. من نیز به او چنین گفتم: ای عمو اگر دوست داری کشته شوی و جسدت را در "کناسه" به صلیب کشند، تصمیم خود را عملی کن. چون زید از حضور جعفر بن محمد علیه السلام خارج شد، امام چنین فرمود: وای بر کسی که ندای زید را بشنود و پاسخی به او ندهد. مأمون گفت: ای ابا الحسن آیا زید، امامت را برای کسی که شایستگی آن را نداشت، نمی‌خواست؟ امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمود: زید بن علی، امامت را برای شخص ناصالحی نمی‌خواست، پرهیز وی از خدا بیشتر از این سخنان بود، سخن زید این بود: من شما را به رضای آل محمد می‌خوانم. ولی کسانی که ادعا داشتند پروردگار به امامت او (زید) تصریح دارد، مردم را به آیینی جز دین خدا دعوت می‌کردند. این گروه "زیدیه" ناآگاهانه به گمراهی کشیده شدند و به خدا می‌توان زید را مخاطب این آیه

شریفه دانست: "و جاهدوا فی الله حقّ جهاده هو اجتباکم"^۱

نهضت زیدیه پس از شهادت یحیی بن زید^۲

چنانچه گذشت، یحیی در خراسان یعنی سرزمین موالی به شهادت رسید. موالی همان کسانی بودند که زید و سپس یحیی تصمیم داشتند ایشان را از ظلم و ستم بنی امیه نجات بخشند. آن دو در بیعت با امام گفتند که با تو پیمان می‌بندیم و بیعت می‌کنیم که مظلوم را یاری و به محرومان کمک کنیم و مستضعفان را نجات دهیم و به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنیم.

یحیی و زید به قتل رسیدند ولی صدها هزار نفر نظیر زید و یحیی به وجود آمدند. این است طبیعت جنبش مکتبی که رهبر آن برای حق و تنها برای خدا به شهادت می‌رسد این خود موجب می‌شود که رشد این جنبش صد برابر افزایش یابد. "کمثل حبة أبننت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة"^۳

زنجیری که یحیی را با آن به بند کشیدند، بعد از قتل وی، به مبالغه هنگفتی خرید و فروش می‌شد و انقلابیهای خراسان برای تبرک هر تکه آن را به صورت نگین انگشتری در آورده بودند. ابو مسلم خراسانی چهار سال بعد از این واقعه با شعار خونخواهی یحیی، ارتشی از موالی گرد آورد و قاتلان یحیی را به قتل

رساند. از آن پس مزار یحیی اولین زیارتگاه علنی جنبش مکتبیه به شمار می‌آمد.

همه مردم می‌میرند و یادشان از خاطره‌ها زدوده می‌شود ولی یحیی با شرافت به شهادت رسید و با کشته شدنش آخرین ضربه کاری را به پیکر نیمه جان بنی امیه وارد آورد.

فرزندان زید، رهروان او

زید فرزندی به نام "حسین بن زید ذوالدمعه" داشت که بعد از شهادت پسر بسزرگوارش، روش امام سجاد علیه السلام را در پیش گرفت. همان‌گونه که امام زین العابدین علیه السلام با سلاح دعا و مناجات توانست پایگاه مکتبی اسلام را پی ریزی کرده و فردی چون زید را برای قیام تربیت کند، حسین بن زید نیز با اشک و گریه و تعهد خود نسبت به قرآن، نسلهای انقلابی و عناصری مکتبی مثل فرزندش یحیی را تربیت کرد. یحیی

(۱) و برای خدا جهاد در راه او را به جای آرید.

او شما را به دین خود سرفراز کرده است. (سوره حج/ ۷۸)

(۲) مسدرسی - محمدتقی: امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، آذرب، حمیدرضا (مترجم)، ص ۱۱۳

(۳) تلخیص از همان منبع، ص ۱۲۲-۱۲۴

(۴) مثل آن که مالش را در راه خدا انفاق کند همان دانه‌ای است که از یک دانه هفت خوشه بیرون آید و در هر خوشه صد دانه باشد. (سوره بقره/ ۲۶۰)

در زمان متوکل عباسی در خراسان قیام کرد. اما شکست خورد. پس از آن، او را به بند کشیده، نزد والی خراسان، و از آن جا به بغداد و سپس به پایتخت (سامرا) نزد متوکل فرستادند. متوکل پس از گرفتن ضمانت‌های کافی مبنی بر ادامه ندادن مبارزه و با میانجیگری دیگران او را آزاد کرد و یحیی نیز عملاً در زمان متوکل قیام نکرد. بعد از کشته شدن متوکل، یحیی به کوفه آمد و با زائران مرقد مطهر امام حسین علیه السلام ارتباط برقرار کرد. عده‌ای از آنان به دعوت یحیی پاسخ مثبت دادند. لذا یحیی به کوفه بازگشت و با شعار خونخواهی حسین علیه السلام قیام کرد. یحیی کوفه را تسخیر و اموال بیت المال را بین فقرا و مساکین تقسیم کرد و به این ترتیب بسیاری را به سوی خود جذب کرد. وی فردی متدین، عابد و زاهد و شجاع بود. یحیی شمشیر به دست، به تنهایی وارد میدان جنگ شد و ارتش عباسیان را شکست داد، والی را به قتل رساند و بعد از پایان کار به میان لشکریان خود بازگشت. ولی بر اثر ترس فراوان فرمانده سپاه، لشکریانش با شکست روبرو شدند و سرانجام وی به شهادت رسید. در هنگام شهادت، سراو را به دلیل جراحت‌های فراوان در میان سرهای دیگر تشخیص ندادند.

بعد از شکست یحیی، خویشان و یاران اسیر وی را پیاده به بغداد بردند و آنان که از ادامه راه عاجز می‌ماندند، مظلومانه به قتل می‌رسیدند. هنگامی

که اسرا به بغداد رسیدند، مردم بغداد در تظاهرات خشمگینانه‌ای این عمل بنی عباس و بویزه کشتن یحیی را محکوم کردند.

سر یحیی همچنان بر دار بود که مردم مدینه با تظاهراتی نزد محمد بن عبدالله بن طاهر والی بغداد آمدند و گفتند: «ما نمی‌دانیم به تو تسلیم گوئیم یا تبریک، چرا که تو بر دشمنت پیروز شدی ولی اگر رسول الله صلی الله علیه و آله زنده بود باید به ایشان تسلیم می‌گفتم زیرا تو فرزندش را به قتل رساندی؟» در این هنگام والی، اسرا را آزاد کرد.

از طرفی برادر یحیی به نام عیسی بن زید، با محمد و ابراهیم که در زمان منصور علیه حکومت عباسی شوریده بودند، خروج کرد. ارتش محمد و ابراهیم شکست خورد و عیسی خود را در کوفه پنهان کرد، زیرا کوفه منطقه‌ای بود که پیوسته با امویان و عباسیان در مبارزه بود و همواره به اهل بیت محبت می‌ورزید.

عیسی مردی بلند قامت، با چهره‌ای کشیده بود که اثر سجده بر آن نمایان بود. ردایی پشمین می‌پوشید و در کوفه سقایی می‌کرد و در هر قدم ذکر خدا بر لب داشت.

یحیی بن حسین بن زید به دیدار وی شتافت. عیسی از مشاهده او به وحشت افتاد. یحیی خود را معرفی کرد. عیسی بن زید وی را در آغوش گرفته، به سختی گریست، آن گاه حال یک یک مردان و زنان و کودکان را

جویا شد. سپس گفت که وی نیز سقایی می‌کند و با دختر صاحب شتر ازدواج کرده است. همسرش دختری آورد. روزی که دختر وی خواستگاری یافت، وی به خداوند پناه برد زیرا هنوز کسی به هویت او پی نبرده بود. بعد از مدتی دخترش از دنیا رفت در حالی که از نسبت خود با رسول اکرم صلی الله علیه و آله آگاهی نیافت.

عیسی بن زید، مخفیانه با افراد مکتبی ارتباط داشت و در آن شرایط سخت مشغول تربیت ایشان بود. وی تحت نام سقا وفات کرد و به خاک سپرده شد. بعد از تدفینش «صاحب زعفرانی» با افراد مکتبی تحت سرپرستی اش تماس گرفت و همگی بر آن شدند تا از حال خفا بیرون آیند. صاحب گفت: «نزد مهدی عباسی می‌رویم و با دادن مزدگانی مرگ عیسی، رهایی خود را می‌خواهیم.» حسن بن صالح گفت: «نه! به خدا سوگند، دشمن خدا را به مرگ دوست خدا و فرزند رسول الله بشارت نمی‌دهیم و موجب خوشحالی اش نمی‌شویم بلکه سرزنشش خواهیم کرد. به خدا قسم شبی را که از ترس خدا به صبح رسانم از یک سال عبادت و جهاد برتر می‌دانم.» پس از دو ماه حسن بن صالح نیز در گذشت و در گمنامی و خفا به خاک سپرده شد. سپس صاحب با تغییر قیافه وارد دربار مهدی شد. مهدی به محض مشاهده او از جا پرید و گفت: «دشمن خدا با دو پای خود

نزد من آمده است. به خدا سوگند که به تو خوش آمد نمی‌گویم که تو در نابودی حکومت من می‌کوشی و خلافت را برای دشمنان من می‌خواهی. چگونه جرأت کرده‌ای که با امنیت کامل نزد من آیی؟» صاحب، وی را به وفات عیسی بن زید بشارت داد، آن گاه به وی تسلیت گفت زیرا که عیسی پسر عموی خلیفه و از گوشت و خون او بوده است. مهدی با شنیدن این خبر سجده شکر به جا آورد و علت تأخیر خبر را پرسید. صاحب گفت: «به علت ممانعت صالح نیامدم.» مهدی از حال صالح جويا شد و چون خبر مرگ او را شنید سجده دیگری بشکرانه آن به جا آورد. مهدی گفت: «صاحب! نیازت بگسوی تا برآورم.» صاحب، سفارش یتیمان عیسی را کرد. مهدی گریست و فرمان داد تا حکومت عباسی سرپرستی فرزندان عیسی را به عهده گیرد. آنان تا زمان امین عباسی در دربار می‌زیستند، آن گاه خود به مردان انقلابی تبدیل شدند. همه این مسائل حاکی از جهاد فرزندان زید است که در طول تاریخ سپرو حامی جنبش مکتبی بوده‌اند.^۱

عقاید زیدیه

* زیدیه در ابتدا مانند خود جناب زید، دو خلیفه اول (ابوبکر

و عمر) را جزء ائمه می‌شمردند ولی پس از چندی جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشته و از علی (علیه السلام) شروع کردند.^۲ البته صحبت بیشتر در این باره را در بخش فرق زیدیه ادامه خواهیم داد.

* تقدیم مفضول بر فاضل را جایز دانسته و گویند که ابوبکر و عمر و عثمان با اینکه از نظر فضیلت نازلتر از علی (علیه السلام) بودند، اما چون مصلحت امت ایجاب می‌کرد به خلافت و امامت رسیدند و در نتیجه مفضول را بر فاضل مقدم داشتند.^۳

* آنان (برخلاف امامیه) نص را شرط اصلی امامت ندانند و گویند نص خفی هم کافی است و نیز گویند هر فاطمی (یعنی از اولاد فاطمه زهرا (علیها السلام)) که با شمشیر خروج کند و ادعای امامت کند، امام بر حق است. امامیه اثنی عشریه این دو سخن زیدیه را رد کرده گویند:

«اولاً امامت خلافت و جانشینی از جانب رسول خداست و جز به نص جلی و قول خدا و رسول متحقق نگردد. ثانیاً آن که اگر هر فاطمی شمشیر برکشد و ادعای امامت کند این کار منجر به هرج و مرج و فساد شود و میان فاطمیان جنگ و جدال و اختلاف درگیرد و هر کس خود را امام بر حق خواند. پس بناچار باید امام منصوب و منصوص از جانب خدا و رسول او

باشد.»^۴

* ملا عبدالرزاق لاهیجی گویند: «جمهور معتزله و زیدیه بر آنند که امامت عقلاً بر امت اسلام واجب است و بعضی بر آنند که واجب است عند الخوف و ظهور فتنه‌ها، اما با وجود امنیت واجب نیست. برخی خلاف این را قائلند. چون اختیار نبی و پیامبر بر خدای تعالی واجب باشد به طریق اولی و اکد و ابلغ نصب امام بر خدای تعالی واجب است؛ بلکه ختم نبوت از خدای تعالی قبیح است و با بقای تکلیف جایز نیست، مگر وقتی که بدل نبوت تقدیر رفته باشد و امری که به دل نبوت نتواند بود جز امامت نیست. زیرا نصب امام لطف است معلوم عدم الفاسد و هر لطف معلوم عدم الفاسد واجب است بر خدای تعالی، پس نصب امام واجب است بر خدای تعالی و هو المطلوب.»^۵

فرق زیدیه

فرقه‌های زیدیه که در کتب فرق

(۱) تلخیص از: مدرسی، محمد تقی (مؤلف).

امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۱۲۵-۱۳۳.

(۲) طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در

اسلام، ص ۳۴-۳۵.

(۳) مشکور، محمد جواد: سیر کلام در فرق

اسلام، ص ۲۶۵.

(۴) همان منبع، ص ۲۶۲.

(۵) همان منبع، ص ۲۵۹.

اسلامی ذکر آن به میان آمده است، از این فرار می‌باشد:

۱- بتیره یا ابتریه یا صالحیه:

این گروه پیروان دو مردند که یکی حسن بن صالح بن حی و دیگری کثیر النواء نام داشت و ملقب به ابتر بود و گفتارشان در این باره چون سخن سلیمانیه است جز آن که در باب عثمان درنگ کردند و در نکوهش و ستایش او چیزی نگفتند. از این رو در نزد اهل سنت روش آنان بهتر از شیوه سلیمانیه است. باید دانست که مسلم بن حجاج در مسند صحیح خود از صالح بن حی حدیث روایت کرده، ولی محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خویش از وی حدیثی روایت نکرده و در کتاب دیگر خود «تاریخ الکبیر» بدینسان از او نام برده است: حسن بن صالح بن حی کوفی از سماک بن حرب استماع حدیث کرد و به سال ۱۶۷ در گذشت. وی از قبیله ثور است که تیره‌ای از همدان باشد و کنیه اش ابو عبدالله بود.^۱

عبدالقاهر بغدادی گوید: «که بتیره و سلیمانیه از فرق زیدیه، جارودیه را نیز که از زیدیه بودند، کافر می‌شمردند برای اینکه ابوبکر و عمر را کافر می‌دانستند. و جارودیه، سلیمانیه و بتیره را از آن روی که ابوبکر و عمر را کافر نشمردند، کافر شمارند. شیخ ما ابوالحسن اشعری در کتاب خود آورده است که گروهی از زیدیه بودند که آنان را یعقوبیه می‌گفتند و آنان پیرو مردی به نام

یعقوب بودند و ابوبکر و عمر را دوست می‌داشتند ولی از بدگویان آن دو بیزاری نمی‌جستند.»^۲

عبدالقاهر گوید: «این سه فرقه را که از زیدیه بر شمردیم بر این سخن همدستانند که صاحبان گناهان کبیره از امت اسلام همواره در آتش دوزخ پایدارند و اینان مانند خوارج به خلاف سخن خدا که فرمود: «لایأس من روح الله إلا القوم الکافرون؛ از بخشایش خداوند جز کافران ناامید نیستند»، بر گناهان خود از بخشایش خدای ناامیدند. چون این دسته‌ها که در پیش از آنان یاد کردیم، به امامت زید بن علی بن حسین بن علی در زمان وی و پس از او به امامت پسرش یحیی بن زید قائلند از این رو زیدیه نامیده می‌شوند.»

باید دانست که پانزده هزار مرد از کوفیان در امامت زید به وی دست بیعت داده بودند تا اینکه با ایشان بر یوسف بن عمر ثقفی که عامل هشام بن عبدالملک بر عراقین بود به جنگ برخاست. چون نبرد در میان ایشان در گرفت، زید را گفتند که تا نگویی رأی تو درباره ابوبکر و عمر که بر جدت علی بن ابی طالب ستم کردند، چیست تو را بر دشمنانت یاری ندهیم. زید گفت: «من آن دو را جز به نیکی یاد نکنم و از پدرم جز سخن نیک درباره آنان نشنیدم و بر بنی‌امیه از آن روی شوریدم که جد من حسین علیه السلام را کشتند و در نبرد حره مدینه را غارت کردند و سپس با منجیق به خانه خدا

سنگ و آتش افکندند.» شیعیان چون این سخن از وی بشنیدند، او را با دشمنان رها کردند و از وی جدایی گزیدند. زید روی به آنان کرد و گفت: «رفضتمونی» یعنی مرا رها کردید و تنها گذاریدید.» و از آن روز آنان رافضه نامیده شدند. ولی نصر بن خزیمه عسنی و معاویه بن اسحاق بن یزید بن حارثه با ۲۰۰ مرد با وی بماندند و با یوسف بن عمر ثقفی جنگیدند و تا آخرین کس کشته شدند و زید نیز شهید شد. سپس دشمنان گور او را شکافته وی را بردار کردند و سرانجام پیکرش را بسوزانیدند. پس از کشته شدن وی پسرش یحیی بن زید به خراسان گریخت و در ناحیه کوزکانان بر نصر بن سیار فرمانروای خراسان به جنگ بیرون شد. نصر، سلم بن احوزمازنی را با سه هزار مرد به نبرد او فرستاد. آنان یحیی را بکشتند و مشهد او به کوزکانان معروف است.

عبدالقاهر گوید که رافضیان کوفه موصوف به بی‌وفایی و بخل هستند چنانکه در ضرب المثل آمده: «أبخل من کوفی و أعدر من کوفی»؛ یعنی بخیلتر و بی‌وفاتر از کوفی! و از بیوفاییهای مشهور آنان سه چیز است: یکی آن که پس از کشته شدن علی علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام

(۱) مشکور، محمد جواد، تاریخ مذاهب اسلام،

ص ۱۷

(۲) همان منبع، ص ۱۸

دست بیعت دادند و چون به جنگ با معاویه رهسپار شد در ساباط مدائن به وی بیوفایی کردند و سنان جعفی به تهیگاه او زخمی زد و او را از اسب سرنگون ساخت و این یکی از علل صلح او با معاویه بود. دوّم آن که به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشتند و او را به کوفه خواندند تا وی را به جنگ با یزید بن معاویه یاری دهند. حسین علیه السلام سخن ایشان را باور کرد و برخاست و به سوی کوفه رهسپار شد، چون به کربلا رسید بیوفایی کردند و با عبیدالله بن زیاد به دشمنی با او همدست شدند تا اینکه وی و بیشتر کسان او را به کربلا کشتند. سوّم بیوفایی آنان به زید بن علی بن حسین و پیمان شکنی ایشان با وی، در جنگ با یوسف بن عمر و رها کردن او در گرماگرم جنگ بود تا اینکه چنانکه در پیش گذشت وی به زاری کشته شد.^۱

۲- ادرسیه

ادرسیان پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام بن علی بن ابی طالب علیه السلام، مؤسس دولت ادرسه در مغربند. و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت. سلسله ادرسه یا

ادرسیان از ۱۱۲ تا ۳۷۵ هجری بر مراکش و آفریقای شمالی حکومت می‌کرد و اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام به شمار می‌رود.

۳- جارودیه یا سرحوبیه

پیروان ابو جارود یا ابونجم زیاد بن منذر عبدی هستند.^۲ ایشان معتقدند که پیغمبر بی آن که نام علی علیه السلام را بر زبان برانند در توصیفی که از جانشین خود کرد او را به امامت برگزید و پنداشتند که یاران پیغمبر چون دست بیعت به وی ندادند کافر شدند و گفتند که امام پس از علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و پس از وی امام حسین علیه السلام برادرش می‌باشد. از گفتگویی که در میان جارودیه، در پیرامون امامت برخاست، دو دسته پدید آمدند: گروهی گفتند که علی پسرش حسن و پس از وی برادرش حسین را به امامت نامزد کرد و پس از آن دو، امامت در فرزندان حسن و حسین به شورا باشد و هر که از ایشان برخیزد و شمشیر برکشد و مردمان را به دین خویش خواند و دانا و پرهیزکار باشد، امام است.

گروه دیگر گفتند که پیغمبر پس از علی علیه السلام، حسن علیه السلام و پس از وی حسین علیه السلام را به امامت نامزد فرمود.

جارودیه از گفتگو درباره امام آینده به چند دسته تقسیم شدند: گروهی از آنان کسی را به امامت نامزد نکردند و چشم به راه کسی نباشند و گویند هر که از پسران حسن علیه السلام و حسین علیه السلام شمشیر برکشد و مردمان را به دین خویش خواند، امام است.

گروهی چشم به راه محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب هستند و کشته شدن و مردن او را باور ندارند و پندارند که وی مهدی آینده است و به جنگ برخیزد و بر زمین پادشاهی کند و سخن ایشان در این باره چون گفتار محمدیه از امامیه درباره انتظار محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی است.

گروهی منتظر آمدن محمد بن قاسم، خداوند طالقاند و مردنش را راست نمی‌دانند. گروهی چشم براه آمدن محمد بن عمر هستند که در کوفه برخاست و مردن و کشته شدنش را نپذیرند.

این گفتار جارودیه بود و آنان را باید کافر شمرد زیرا یاران

(۱) همان منبع، ص ۱۷-۱۹

(۲) مشکور - محمد جواد: تاریخ تسبیح و

فرقه‌های اسلام تا قرن ۱۴، ص ۶۲

دکتر مشکور در جایی دیگر نام او را چنین آورده است. "ابو جارود زیاد بن منذر عبری". (سیر کلام

در فرق اسلام، ص ۲۷۵)

افضل است نصی بر خلافت او نیست.

۱۴- **عجلیه:** یاران هارون بن سعید عجلی بودند.

۱۵- **قاسمیه:** پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرسی (متوفی ۲۶۴ هجری) بودند.

۱۶- **نعیمیه:** از پیروان نعیم بن یمان بودند.

۱۷- **یعقوبیه:** پیروان یعقوب بن عدی کوفی بودند و رجعت را انکار می کردند ولی از کسانی که به آن باور نداشتند، تبری نمی جستند و از ابوبکر و عمر رویگردان نبودند.

۱۸- **مرثیه**

۱۹- **ابرقیه**^۷

حسین بن علی علیه السلام، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول صلی الله علیه و آله که مردم را به اطاعت خدا بخواند.

۷- **حسینیه:**

پیروان حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن معروف به «صاحب الفح» که در جایی به نام فح در ۶ میلی مگه خروج کرد و به دست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.^۵

۸- **خشبیّه یا سرخابیه:**

پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختار بن ابی عیید ثقفی خروج کردند و چون سلاخی جز خشب (چوب) نداشتند از این جهت آنان را خشبیّه گفتند.^۶

۹- **خلفیه:** یاران خلف بن

عبدالصمد بودند.

۱۰- **دوکینیه:** از یاران فضل بن

دوکین بودند.

۱۱- **ذکیریه:** از یاران ذکیر بن

صفوان بودند.

۱۲- **صباحیه:** یاران صباح المزنی

که از ابوبکر و عمر بیزاری جسته و به رجعت اعتقاد داشتند.

۱۳- **صباحیه:** آنان ابوبکر را امام

دانسته و می گفتند که علی با اینکه

پیامبر صلی الله علیه و آله را کافر دانند.^۱

۴- **جریریه یا سلیمانیه**

این دسته پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه به شمار می رفت، هستند.^۲

سلیمان بن جریر گفت: امامت باید به شورا باشد و آن به پیمان دو مرد از بهترین امت استوار گردد. وی امامت مفضول را بر فاضل روا می دانست و امامت ابوبکر و عمر را استوار می داشت و می گفت که مردمان از بیعت به آن دو، کار بهتر را که بیعت با علی علیه السلام بود، فرو گذاردند ولی این لغزش موجب کفر و فسق ایشان نبوده است. سلیمان بن جریر، عثمان را برای کارهایی که موجب کینه توزی کینه توزان از وی شد، کافر می شمرد و اهل سنت از این رو سلیمان را کافر شمارند.^۳

۵- **حسنیه**

پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی هستند که در سال ۲۵۰ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را گرفت و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد.^۴

۶- **حسینیه:**

اینان ائمه را به این ترتیب می شمارند: علی بن ابی طالب علیه السلام،

(۱) مشکور، محمد جواد: تاریخ مذاهب اسلام،

ص ۱۶

(۲) مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و

فرقه های اسلام تا قرن ۱۴، ص ۶۲

(۳) مشکور، محمد جواد: تاریخ مذاهب اسلام،

ص ۱۷

(۴) مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و

فرقه های اسلام تا قرن ۱۴، ص ۶۲

(۵) همان منبع

(۶) همان منبع

(۷) فرق شماره ۹ الی ۱۹ برگرفته از کتاب تاریخ

شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهاردهم، ص

۶۲ و ۶۳ بود.